

بحران سوم ژئواستراتژیک جهان و تأثیرات ژئوپلیتیکی آن

محمدرضا محمد هیودی؛ دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی

(heivady110@yahoo.com)

پس از تهاجم آمریکا به عراق در جنگ دوم خلیج فارس، اکثر اندیشمندان حوزه علوم سیاسی که مسائل را از دیدگاه اندیشه سیاسی بررسی، و با تشریح مساعی بالایی اعتقاد داشتند که نیات ایالات متحده از این جنگ بواسطه سلاح های کشتار جمعی صدام و فراتر از آن تعهد آمریکا به دموکراسی و آزادی و توجه این کشور به گسترش مردم سالاری در کشورهای منطقه می باشد. در حالیکه متخصصین حوزه ژئواستراتژی و ژئوپلیتیک که مسائل را بصورت یک سطح بالاتر هم از دیدگاه سیاسی و هم جغرافیایی مورد مطالعه قرار می دهند و متغیرها را از جنبه راهبرد جغرافیایی و استراتژی های سیاسی برگرفته از آن تصور می کنند، توجه داشتند که ایالات متحده استراتژی متفاوتی را برای عراق و منطقه ژئوپلیتیک خاورمیانه و در سطحی بالاتر ژئواستراتژی جهانی مد نظر دارد و به دنبال اندیشه های جدید ژئواستراتژی و ژئوپلیتیکی و تغییر آن بر اساس قدرت تک قطبی و تسلط بر جهان برای منافع خود می باشد. اکنون این سوال پیش می آید که استراتژی ایالات متحده در ارتباط با حوزه ژئواستراتژیک جهانی و مناطق ژئوپلیتیکی زیر مجموعه آن چگونه است و در آینده چه سیاست هایی را در این زمینه دنبال می کند؟

پس از فروپاشی شوروی و ایجاد جهان تک قطبی در امتداد دهه نود میلادی و توجه اندیشمندان آمریکایی به اندیشه پایان تاریخ و پیروزی لیبرال دموکراسی در غرب و بخصوص ایالات متحده و نمایان شدن ظواهر آن در یک مقطع کوتاه زمانی در دهه 90 میلادی، و به دنبال آن حوادث و تغییراتی که در مناطق مختلف ژئوپلیتیکی جهان رخ داد این ایده ها را با چالش جدی روبرو کرد و همچنین ذهنیت تاریخی گذشته ناکامی های سیاسی و نظامی آمریکا که در ذهن ملت این کشور وجود داشت، سردمداران این کشور را وا داشت که در جستجوی استراتژی جدیدی برای آینده آمریکا باشند که هم از یک طرف ذهنیت ناکامی ها را در اذهان ملت این کشور مدیریت کرده و هم از طرفی دیگر منافع ملی این کشور را در راستای جهان چند قطبی با محوریت ایالات متحده شکل دهند. نخستین نشانه های این استراتژی در تصمیم یکجانبه آمریکا بدون توجه به اصول مشخص شده در جامعه ملل و هماهنگ شده با هم پیمانان خود در تهاجم به عراق از سوی این کشور نمایان شد، که اهداف ژئواستراتژیک این کشور را ابتدا تسلط بر منابع انرژی عراق و در سطحی دیگر مهار رقیبان منطقه ای خود و در سطح جهانی مقابله با قدرت های نو ظهور بخصوص اتحادیه اروپا و با تصور اینکه آمریکا با در دست داشتن مولفه های مهم ژئوپلیتیک و راهبرد جغرافیایی در منطقه ژئوپلیتیکی خاورمیانه به خواست خود خواهد رسید را عملیاتی و اجرایی کرد. اما با اقدامات رقیبان منطقه ای و جهانی آمریکا، به زودی مشخص شد که این استراتژی هر چند نمی توان گفت با شکست کامل، اما ایالات متحده را در این منطقه زمین گیر کرده و به نتیجه دلخواه نرساند. دومین استراتژی برای ایالات متحده با انقلاب های بهار عربی در اختیار آن قرار گرفت و برای تضعیف رقیبان منطقه ای خود و جبران عدم موفقیت در عراق بحران و جنگ داخلی سوریه را مدیریت کرده و در جهت امتیاز گیری از رقیبان منطقه ای و جهانی خود هدایت و حتی آن را نیز به عراق تسری داد که در این زمینه اگر چه متحمل خسارات نظامی و مالی نشد و آن را توسط هم پیمانان منطقه ای خود به پیش برد ولی نتیجه قابل ملموسی برای این کشور نداشت و برای تحت تاثیر قرار دادن رقیبان جهانی خود بحران اوکراین را کلید زد که با پاسخ نظامی شبه نظامیان وابسته به روسیه که ایالات متحده تصور نمی کرد به این شکل پاسخ داده شود مواجه شد و بدون نتیجه خاصی در حالتی لاینحل باقی مانده و حتی هم پیمانان خود در

بالمتیک و اروپای شرقی را در چالش قرار داده است. و اما سومین بحران سیاسی که به سمت یک چالش ژئواستراتژیک و زیر مجموعه ژئوپلیتیکی منطقه شرق آسیا (کره) که مرتبط با حوزه ژئواستراتژیک اقیانوس آرام می باشد شکل گرفته و در حال تبدیل شدن به یک استراتژی غیر قابل برگشت می باشد. شبه جزیره کره پس از پایان جنگ کره که به نیابت از هر دو قدرت ایدئولوژیکی مارکسیستی شوروی و لیبرال دمکراسی غربی به رهبری آمریکا به دو کشور شمالی تحت حمایت شوروی و به نحوی چین، و جنوبی به رهبری آمریکا قرار گرفتند. در دوره بعد از فروپاشی شوروی و جنگ سرد اهمیت کره شمالی از لحاظ ژئواستراتژیک، همچنان بخصوص برای چین و بعدها به نحوی برای روسیه برای مقابله با هژمونی ایالات متحده حفظ شد و در دوره های بعدی که ایالات متحده و ناتو استراتژی نگاه به شرق را در پیش گرفتند، روسیه و چین (هر چند در مقاطعی از تحریم های این کشور توسط آمریکا حمایت میکنند، اما در واقع این رفتارهای سیاسی، تاکتیکی و برای کاهش فشار بوده و استراتژیک نیست) از این کشور به عنوان یک عامل فشار بر علیه غرب استفاده می کردند تا زمان کنونی که بحران آن به اوج خود رسیده است و ایالات متحده در رفتارهای تاکتیکی که برگرفته از جنگ روانی است این کشور را به چالش کشیده و در مقاطعی به تهاجم نظامی تهدید می کند. اما در واقع سیاست و استراتژی جغرافیای آمریکا در این حوزه ژئواستراتژیک چیست و این کشور چه نوع اهداف ژئوپلیتیک منطقه ای را دنبال می کند. ایالات متحده با توجه به رشد اقتصادی چین وهژمونی منطقه ای آن در صدد مهار این کشور می باشد که نشانه های آن را در برخوردهای تاکتیکی این کشور با چین در گذشته (درگیری هوایی و در مقاطعی نقض حریم هوایی چین) شاهد بودیم و در دورانی بعدی و نزدیک به ما حضور ناوگان آمریکا در دریای چین جنوبی که در واقع تغییر رفتار آمریکا از تاکتیکی به استراتژی بر اساس مولفه های جغرافیای راهبردی بود و در حال حاضر نیز ادامه دارد. و در مرحله بعد و در زمان کنونی استراتژی فشار بر کره شمالی را بر اساس تاکتیک و فشار دیپلماتیک و سیاسی شروع کرده و همزمان با حضور نیروهای هوایی و دریایی خود در شبه جزیره کره راهبرد جغرافیایی و استراتژیک خود را عملیاتی کرده است که در واقع برای فشار بر چین از جناحی دیگر (به غیر از منطقه دریای چین جنوبی) است. که استراتژی فشار دیپلماسی و عملیات آفندی در آینده نزدیک در پیش خواهند بود. که در ابتدا فشار دیپلماسی و تاکتیکی در گذشته نه چندان دور شروع شده و در حال تست کردن است و در مرحله بعد که آن نیز در آینده نه چندان دور متصور است استراتژی عملیاتی آفندی بر علیه کره شمالی می باشد. در مورد دیدگاه اول و فشار دیپلماسی از طرف ایالات متحده، اصولاً کره شمالی امتیازی برای دادن به این کشور در اختیار ندارد و از طرفی دیگر چین نیز همچین امتیاز ژئواستراتژیک بر اساس اصول جغرافیای راهبردی و از جنبه امنیت ملی و ژئوپلیتیکی خود برای دادن به ایالات متحده از دید استراتژیک برای او اصولاً امکان پذیر نیست. در دیدگاه دوم، و عملیات آفندی بر علیه کره شمالی، با توجه به اینکه ایالات متحده از قدرت سخت افزار نظامی و نرم افزار اطلاعاتی و جنگ الکترونیکی بالایی برخوردار می باشد، در مقطع زمانی کوتاه بوسیله عملیات هوایی و دریایی قادر به از بین بردن توان نظامی سخت افزاری و زیر ساختی کره شمالی می باشد، اما هر عملیات مشترک هوایی و دریایی مستلزم حضور فیزیکی نیروهای زمینی بر بستر جغرافیا برای تکمیل عملیات آفندی است که با توجه به تجربه عراق و حضور نیروی زمینی آمریکا و تقابل قدرت های منطقه ای و جهانی در قالب جنگ های نامنظم پارتیزانی و چریکی بر علیه این کشور و ایجاد خسارت های سخت افزاری و نیروی انسانی و مالی فراوان، نهایتاً منجر به استراتژی خروج نیروهای آمریکا شد که در مورد کره شمالی در صورت عملیات آفندی توسط آمریکا همین استراتژی توسط قدرت های منطقه ای و جهانی در پیش گرفته خواهد شد. که بنابراین با توجه به موارد ذکر شده و علاوه بر شرایط حال آمریکا که دچار بحران های اجتماعی گسترده بود و شواهد آن نیز نمایان و در برخی مواقع نیز توسط مقامات این کشور بیان می شود و نیز عدم پذیرش عمومی به دلیل شرایط گفته شده، عملیات نظامی این کشور بر علیه کره شمالی صورت نخواهد گرفت و بیشتر فشارها دیپلماتیک و تحریم های اقتصادی می باشد. اما مهمتر از آن توان مقابله چین و روسیه در کوتاه مدت و متمایل به زمان طولانی در مقابل استراتژی جغرافیایی آمریکا و متحدانش می باشد که اگر توان دو کشور مذکور در ابعاد مختلف ژئواستراتژی و توانایی های بالقوه بتواند در مقابل استراتژی در پیش گرفته شده آمریکا و هژمونی آن مقاومت کنند، بدون شک نظامی جدید در جهان آینده ما شکل خواهد گرفت و در صورت عدم مقاومت و شکست این محور، هژمونی غرب بر جهان سیطره پیدا خواهد کرد.

